اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 وکذا ما اختاره بعض المدققین من أن تشخص کل شخص بجزء تحلیلی له یمکن حمله علی الوجود فإن الوجود لا یمتاز عن الماهیة

 در بحث تشخّص همانطوری كه مرحوم آخوند فرمودند كلمات و عبارات مختلفی بیان شده است و در تعریف تشخص تعابیر گوناگونی هست كه همه آنها حكایت از یك مطلب می‌كند فقط آن مساله‌ای كه قبلا مطرح شد و عرض شد كه مرحوم علامه هم در توجیه كلام بعضی از حكما مطلب شهودِ علم حضوری را موجب برای تشخّص دانستند و علم احساسی را موجب تشخّص نمی‌دانند به جهت اینكه علم احساسی مربوط به علم است و علم معلوم بالذات و معلوم بالعرض می‌خواهد و آن ارتباط بین شیء و بین صورت ذهنیه موجب تشخّص نخواهد بود بلكه علم عبارت است از صورت برداری از یك امر متشخص خارجی مطلبی كه به نظر می‌رسد و عرض شد این بود كه این مساله در علم حضوری هم هست در علم حضوری نیز بالاخره بینونیتی وجود دارد و این بینونیت در دو شیء اقتضای تعلّق و رابطه را می‌كند و وحدتی كه حاصل می شود بواسطه حضور عندالمُدرِك آن وحدت بعد از بینونیت است و بواسطة آن دو حیثیت مختلف است كه انسان نسبت به یك امر دیگری علم و ادراك پیدا می‌كند والا این علم دیگر چه معنایی می‌توانست داشته باشد باز در اینجا مساله مقام، مقام اثبات است در علم حضوری هم مقام، مقام اثبات است گرچه این اثبات مبتنی بر ثبوت است كه آن ثبوت همان وحدت علمیه خارجیه است. همین‌كه شخص در ادراك خودش آن امر متشخص را می‌یابد همین علم حضوری همین شد. مسئله، مسئله ادراك و به اصطلاح اثبات است منتهی این اثبات آنقدر لطیف و ظریف است كه در اشدّ ظرافت و لطافت و دقت این ادراك دراینجا تحقق پیدا می‌كند علی كل حال تفاوتی در این مساله با علم احساسی پیدا نمی‌كند جز نفس مرتبه ادراك و مرتبه اثبات كه آن مرتبه مبتنی بر ثبوت است و اثبات و ثبوت در اینجا حكم شیء واحد را پیدا می‌كند ولی باز در اینجا خود آن علم حضوری علّت برای تشخّص نیست بلكه علت تشخّص نفس وجود خارجی است و به علم حضوری كاری ندارد حالا این مُدرِك به واسطه علم حضوری بر آن تشخّص خارجی هیمنه و سیطرة عینی نه علمی، عینی پیدا می‌كند یا نمی‌كند آن یك مطلب دیگر است در اتحاد و علم حضوری قبلا باید یك تشخّص خارجی باشد، اگر نباشد به چه می‌خواهد علم و اطلاع و احاطه پیدا كند؟ احاطه یك ذات به ذات خود، این احاطه، احاطه به اصطلاح عینی است حتی در مرتبه علم حضوری خود مدرِك نسبت به ذات خود اگر بگوئیم منظور ایشان این است كه خود ذات مدرِك نسبت به ذات خودش در اینجا حضور دارد خوب این همان تشخّص است دیگر نیاز ندارد به اینكه تشخّصی در خارج باشد تا این فرد با آن شیء كه در خارج هست تشخّص پیدا بكند. خود من كه الان یك وجود واحد هستم و تشخّصم یك تشخّص است كه ربطی به آن علم ندارد این نفس خود همان وجود این عالم و شاعر نسبت به خودش است و شعور دارد و ادراك خودش را می‌كند پس نفس همین حضور شیء عندالمُدرِك خودش موجب تشخّص خودش خواهد بود باز در اینجا این اشكال پیش می‌آید كه نفس علم گرچه باز علم، علم حضوری است ولی حكایت از یك بینونیتی می‌كند كه آن علم به واسطه آن بینونیت به او اطلاق علم می‌شود و اگر آن بینونیت نباشد دیگر علم نیست. یك وقتی یك شخص هست اصلا غافل از خود هست و در مقام نسیان است آنجا كه علم حضوری نیست بلكه حضور بدون علم است یك وقتی علم هست و باز در آنجا حضور نیست بعد اینكه انسان نسبت به یك امر دیگری كه علم حصولی است خارج برایش ارتباطی حاصل می كند، یك وقتی علم هست و حضور مثل اینكه در ذات به خود ذات این اشراف دارد به این اشرافش عن شعورٍ و ادراكٍ ولو اینكه آن به نظر نیاید مثل اینكه یك دفعه هوا سرد می‌شود می‌گوئید هوا سرد شده این احساس سردی كه الان من در خودم می‌كنم این می‌شود علم حضوری جدای از این است كه شخصی بطور كلی غافل باشد و هیچ نفهمد و مثل اینكه فرد خواب باشد كسی كه خواب است علم ندارد غفلت كرده برای او نسیان عارض شده بواسطه انقطاع فی الجمله‌ای كه بین او و بین نفس و بین بدن حاصل شده است خوب این مطلب به اصطلاح تمام شد. بعضی‌ها فرمودند كه تشخص هر شیء به جزء تحلیلی است وقتی كه ذهن خود هویت آن شیء را تصوّر می‌كند آن هویت را تحلیل می‌كند به ماهیت و به وجود كه البته آن در شیئیت ذهن است، آنچه را كه مربوط به مشتركات است كناری می‌گذارد آنچه را كه مربوط به خود نفس آن عینیت خارجی است آن را در یك ظرف قرار می‌دهد. كه آن مشتركات عبارت است از كم و كیف و فرض كنید ماده و امثال ذلك و چیزهایی كه بین همه مشترك است كه در آن صورت كثرت در آنجا راه دارد. در رنگ كثرت راه دارد در شكل و كم كثرت راه دارد و مصادیق متعدده‌ای می‌توان از آن ترسیم و تصوّر كرد و یك متمایزاتی دارد كه آن متمایزات را در ضمیمة به آن كثرات موجب می‌شود تصویری از یك واحدی كه قابل كثرت نیست در ذهن او نقش ببندد آن جزئی كه بواسطه تأمل عقلی تجزیه و تحلیل شده و باعث افتراق شده است این عبارت است از تحقق آن شیء در خارج است كه به یك صورتی در ذهن و در نفس ما آن تحقق، حضور پیدا می‌كند آن جزء تحلیلی می‌شود فارق بین شیء و بین آن سایر اشیاء دیگر كه مرحوم آخوند می‌فرمایند منظوراز آن جزء تحلیلی هم نزد آقایان همین وجود بوده، چون وجود است كه می‌آید و آن صفات و نعوت و اعراضی كه قابل سرایت به كثیرین هستند، را منحصر و محدود در یكجا می‌كند آن وجود است و تا وقتی وجود نباشد حتی آن صوری كه ذهن آن صور را از خارج اخذ كرده است شما می‌توانید آن صور را تكثّر ببخشید و زیادش بكنید ولی دیگر نمی‌توانید او را محدود به یك نقطه خاص بكنید الّا اینكه وجود بیاید در كنارش قرار بگیرد حالا شد یكی و دیگر این دوتا نمی‌شود این دیگر سه تا نمی‌شود شما صورت یك نفر را می‌توانید در هزار روزنامه چاپ كنید وهمه عین هست ولی آن چیزی كه وحدت او را شكل می‌دهد عبارت است از همان حیثیتی كه در خارج است این روزنامه‌ها همه موجب تكثر اوست این كه الان این روزنامه مثل این است اینها همه حكایت از قابلیت تكثر اعراض و صور مختلف از یك شخص با اینكه آن شخص، شخص واحد است ولی از نقطه‌نظر صورت قابل تكثر است ولی وقتی خارج را انسان نگاه بكند خارج دیگر تكثر برنمی‌دارد اگر صدهزار بار این صورت چاپ بشود باز آن صورت خارجی یكی است آن دیگر دونفر نخواهد بود. پس وجود در اینجا باعث تشخّص است همینطور این كه فرمودند كه تشخّص شیء به فاعل است یا اینكه گفتند به اتصال به مبدأ اعلی است باز آن هم به همین مساله برمی‌گردد. چون در افاضه واضافه اشراقیه آنچه كه موجب تحقّق خارجی است عبارت است از وجود است. جاعل در وجود تصرّف می‌كند و آن وجود را در خارج محقّق می‌كند پس جاعل آنچه را كه افاضه می‌كند عبارت است از وجود.

 ماهیت را افاضه نمی‌كند كه ماهیت را به وجود بیاورد چون ماهیت یك امر به اصطلاح قابل برای جعل نیست آنچه كه قابل برای جعل است وجود است. البته همانطوری كه قبلا در كتاب قبل خدمت رفقا عرض شد جاعل در نفس وجود تصرّف می‌كند، ماهیتی را در كیسه‌اش ندارد تا دربیاورد و بعد به آن وجود بچسباند چون ماهیت بنفسه استقلال و هویتی ندارد تا اینكه بخواهد او را ملزم كند به این وجود و این را تبدیل به تعین خارجی بكند، نخیر، برخلاف آنچه كه افراد می‌گویند این امر عدمی است، ماهیت امر عدمی به عنوان عدم مصطلح نیست چون اگر امر عدمی باشد كه لایخبرعنه است. معنا ندارد یك امر عدمی ضمیمة یك امر وجودی بشود و بعد یك تشخّص خارجی بوجود بیاید. عدمْ، عدم است و لا فرق بین الاعدام، چه تفاوت می‌كند عدمْ، عدمِ مطلق باشد یا عدمْ، عدمِ زید و كتاب و دفتر باشد تفاوتی از نقطه‌نظر مفهوم و حقیقت عدم در اینجا نمی‌كند و همین‌طور آن كسانی كه می‌گویند ماهیت یك امر خارجی است و در خارج تقرّر پیدا می‌كند كه اصالی‌الماهیه‌ای قائل به آن است آن مساله هم باز خلاف است. همانطور كه قبلًا این مساله گذشت آنچه را كه جعل و ارادةجاعل به او تعلق می‌گیرد عبارت است از ماهیتی كه آن ماهیت جدای از وجود نیست این جور باید گفت، نه اینكه بگوییم جعل فقط به وجود تعلق می‌گیرد، نخیر، اگر بخواهد به وجود تعلق بگیرد كه وجود سرجای خودش است! به چه چیزش می‌خواهد تعلق بگیرد؟ به سر و گردن و پا می‌خواهد تعلّق بگیرد! وجودی كه وجود منبسط هست آن اراده فاعل در اضافه اشراقیه كه می‌خواهد این وجود منبسط را ظهور ببخشد خودش كه ظهور داشت، خودش كه وجود داشت، خودش كه تشخص داشت، خودش كه در خارج بود وجود هم كه از جای دیگر نیامده پس این اراده به چه تعلق گرفته به كجای این وجود تعلق گرفته است؟ اگر به ماهیت است؟ این ماهیت كه به قول شما یك امر عدمی است وقتی امر عدمی باشد كه اراده به امر عدمی تعلق نمی‌گیرد عدم زید را جاعل می‌خواهد چكار كند، می‌خواهد تبدیل به زیدش كند، عدم كتاب را جاعل می‌خواهد چكار كند؟ عدم، عدم است با آن كاری نمی‌شود كرد هیچ كاری نمی‌شود كرد خدا هم نمی‌تواند عدم را برگرداند و تبدیل به وجود كند چرا؟ چون عدم هویتی ندارد كه قابل برای اراده باشد هیچ نیست و اصلًا لایخبرعنه است پس بنابراین این اراده‌ای كه جاعل تعلق می‌گیرد به او، آن كاری كه می‌خواهد بكند خیلی لُری و رُك و پوست كنده آن كاری را كه جاعل و خدا می‌خواهد انجام بدهد آن كار چیست؟ ما كه در مقام ربوبیت و خلاقیت نیستیم ولی در اندازه آن عقل به اندازه گنجشكمان می‌فهمیم كه بالاخره یك كاری انجام شده این بچه‌ای كه از مادرش پریده بیرون این بالاخره این خدا چكار كرده؟ كارهای كه از بندگان خدا كردند آن ها را بلدیم و اگر نبود كه این بیرون نمی‌آمد حالا آن كاری كه خدا كرده چیست؟ باید سراغ آن برویم و ببینیم كه هنرنمای او در كجاست؟ خدا آمده كاری كه كرده آن وجود بسیط و بصّرافه را كه بوده نه اینكه نبوده، بوده خیلی هم بزرگ بوده اینقدر این بزرگ بوده كه همه اشیاء را در خودش جای داده و نهایت ندارد و حد ندارد، خدا آمده این وجود بسیط بصّرافه خود را كه مال خودش است در او تصرّف كرده آن تصرّف را ما اسمش می‌گذاریم جعل، می‌خواهید اسمش جعل را بگذارید می‌خواهد اضافه اشراقیه بگذارید می‌خواهید افاضه بگذارید می‌خواهید حیثیت ربطیه بگذارید هرچه می‌خواهید، ظهور اسمش را بگذارید به السنة مختلفی كه در اینجا است مثل تشخّص، تعین، ظهور، اضافه اشراقیه، همه اینها یك معنا دارد آن تصرّفی كه كرده، آن دستكاری كه كرده برایتان مثال زدم كه یك مومی را در دست می‌گیرید این مومی كه الان در دست شماست این الان نه به شكل كره است نه به شكل مكعب است، اصلًا شكل خاصی ندارد الان به شما می‌گویند آقا از این یك حیوان بساز این مومی كه الان در دست شماست حیوان و شكل حیوان نیست درست شد ولی به شما می‌گویند یك حیوان بساز شما فكر می‌كنید می‌بینید چه حیوانی آسانتر است می‌گوید خوب من این را به شكل مار درمی‌آورم خیلی راحت سری برایش می‌گذاریم و دمی برایش می‌گذاریم و این تبدیل به مار می‌شود این مار این شكل مار حالا این عرض است حالا شما فرض كنید به بحث ما در همان ماده و صورت یاجنس و فصل و ذاتیات است حالا ما فعلا این مثال را می‌زنیم تا اینكه این تقریری بشود برای حقیقت جعل، این كه الان دست شماست این به شكل مار نیست یك شكل گلوله خاص است این مار نیست، شتر نیست، شیر نیست، گربه نیست هیچكدام اینها نیست این را شما یك دفعه شروع می‌كنید نرم كردن هی این را كش می‌دهید و نازك می‌كنید می‌گویند دارید چكار می‌كنید؟ می‌گوید دارم مار درست می‌كنم این را می‌گویند جعل. این كه الان كم كم دارد نازك می‌شود دارد سر برایش گذاشته می‌شود سرش اینجا شكمش اینجا، این حالت دستكاری را می‌گویند جعل. منتهی این جعلی كه ما داریم انجام می‌دهیم، البته این اضافه اشراقیه نیست این فعل خارجیه است ما داریم روی آن كار انجام می‌دهیم حالا گیرم این اضافه اشراقیه باشد این اضافه اشراقیه ما فرض كنید ده دقیقه طول می‌كشد آن اضافه اشراقیه خدا طرفی العینی طول می‌كشد فقط تفاوت از این نظر است و از این نقطه‌نظر عمل و الا از نظر هویت فرق می‌كند این كاری كه ما داریم می‌كنیم به این می‌گویند جعل، این جعل است این خلق است این ظهور است همه اینها را به این می‌گویند حالا این مار صورتش قبلا كجا بود؟ این صورتی ندارد خوبی این گلوله مومی كه در دست من است، صورت مار بودن آن صورت حیه بودنش كجاست؟ هیچی نیست، نه در اینجا صورت حیه است نه صورت ابل است نه در اینجا صورت اسد است نه در اینجا صورت غنم است هیچی نیست نه كیسه‌ای در اینجا داریم كه از او این شكل را دربیاوریم هیچ ما نداریم فقط آنچه كه در اینجا هست ذهن است، آن ذهن یك صورتی در خودش نقش دارد آن صورت ذهنی وجود خارجی ندارد هیچ وجود خارجی ندارد شما آن صورت ذهنی را به صورت خارجی تبدیل می‌كنید تا حالا توی ذهن شما بود حالا شما می‌گوید این همانی است كه در ذهن من بود این همان است این همان است كه در ذهن من بود درست شد.

 تلمیذ: اگر تا به حال ماری ندیده باشد چه؟

 استاد: ببینید ما كار نداریم بالاخره شكل مار ندیده بگوید به شكل درخت درمی‌آورد در مثال كه مناقشه ندارد من به آن كار ندارم من به این عمل كار دارم این كه وقتی ما متوجه شدیم ما به كیفیت جعل در، باری هم پی می‌بریم كه ذات باری آنی را كه در او تصرّف كرده و او را به خارج برگردانده فقط ماهیت است؟ یعنی ذهن آمده ماهیت را آمده در خارج نشان بدهد؟ یا آمده ذهن، موم را به صورت آن ماهیت درآورده است كدام یكی از این دوتا؟ اگر گفتید شاه فرنگید ما كوچك كه بودیم الان هم كوچكیم وقتی یك كار می‌كردیم مادربزرگی داشتیم خدا رحمتشان كند می‌گفت اگر این كار را كردید شاه فرنگی. می‌گفتیم شاه فرنگ خیلی ... است شاه فرنگ ... خوب مثلا خیلی مهم است این شاه فرنگ همیشه توی ذهن ما بود حالا می‌بینیم نه بابا هیچی هم نیست شاه فرنگ خیلی ... خوب چیزهای كه ما دیدیم شاه فرنگ خیلی خوب است خیلی عالی است درست شد.

 این كدام یك از این دو را انجام داده؟ این وجود ذی وجود، سعادت قرین، و سعادت میمون سركار، این موم را كه آمده اینطوری كرده، چكار كرده؟ آیا آن ماهیت ذهنی را در خارج آورده یا آنی را كه در خارج است مثل آن ماهیت ذهنی كرده است؟ آنی كه در خارج است دیگر، این اگر نبود شما چكار می‌كردید؟ هی رو هوا برمی‌داشتید صاف و دراز و كوتاهش می‌كردید خوب چیزی نبوده كاری نمی‌توانستیم بكنیم خوب باید مومی باشد آن موم را برطبق آن صورت ذهنی شما باید بروید ظهورش ببخشید این می‌شود جعل، ذات باری در آن اراده‌اش در عالم خلق چه می‌كند؟ آیا ماهیت بدون صورت را در خارج تحقق می‌دهد؟

 اصالی‌الماهوی می‌گویند می‌آید این كار را می‌كند اصالی الماهوی‌ها، دو صورت گفتم می‌آید آن صورت را در خارج بروز می‌دهد حالا این صورت در چه پایه‌ای است؟ هیچ، ما نمی‌دانیم خوب بدانید یك مقدار فكر كنید بدانید این صورت بر چه اساسی است؟ هیچ وجود كه می‌شود امر اعتباری، آن صورتها كه بنحو صورت علمیه در علم عنایی است آن فقط تحقق خارجی پیدا می‌كند، هیچ از وجود خبری نیست حالا كه پیدا كرده ما وجود را به خاطر دل خوش‌كنكی می‌گذاریم آنجا هیچ، این می‌شود مثل آن قضیه كه یك مجسمه ساز یك نقاش بیاید فقط بدون اینكه از آب رنگ استفاده بكند بدون اینكه از كاغذ استفاده بكند بدون اینكه از قلم استفاده بكند بدون اینكه از مواد خارجی برای تهیه نقشه استفاده بكند یا تهیه یك مجسمه استفاده بكند بدون هیچ امكانی آن صورت را در خارج محقق كند این چه میشود؟ این عدم است دیگر چیزی نیست تو كه می‌خواهی آن صورت ذهنی را در خارج بیاوری اول باید آبرنگ بگذاری جلویت قلم و كاغذ بگذاری جلویت دفتر و دستك و هزارتا چیز بگذاری تا بعد آن صورت را بیاوری در این قالب، این آبرنگ یعنی جعل این آبرنگ كه دارد اینطوری می‌شود یعنی جعل، این قرمزی را كه اینجا باید بگذاری این نمی‌گذارد اینجا، این قرمزی باید اینجا بگذارد كنارش رنگ سبز باید اینجا قرار بگیرد كنارش رنگ سیاه باید اینجا قرار بگیرد جاها را عوض نمی‌كند هركدام را در جای خود قرار می‌دهد رنگ را روشن می‌كند تاریك می‌كند یك دفعه شما نگاه می‌كنید می‌شود نگارخانه چین كه درآمده چه نقش و نگاری در اینجا زده شده است این می‌شود جعل، دیگر راحتر از این نمی‌شد این حقیقت جعل را ما بگوئیم این را ما اگر خوب متوجه بشویم كلید مهم مسائل ربط حادث به قدیم، كه در آنجا هم صحبت شد و همینطور ربط مجرد و ماده، تشكیك و تشخص در وجود، عینیت و وحدت صفات با ذات تمام اینها در این قالب برای شما در اینجا روشن خواهد شد پس كاری كه ذات باری می‌كند در جعل، فقط این است كه همان وجود خود را كه وجود بسیط است در او دستكاری می‌كند آن دستكاری در وجود یعنی ظهور دادن به ماهیت به آن نحو خاص، این معنایش است ماهیت را ظهور می‌دهد وجود كه خودش بوده! وجود كه نیاز به ایجاد نداشت. وجود، وجود است آن ایجاد به ماهیت اگر هم مرحوم آخوند و اینها فرمودند كه جعل به وجود تعلق می‌گیرد به خاطر این است یعنی به این جهت است، نه اینكه وجود را ایجاد می‌كند وجود كه سرجایش است ایجاد كردن ندارد وقتی یك چیزی هست من می‌خواهم دیگر چكارش كنم؟! دوباره بوجودش بیاورم؟ این كتاب الان هست این كتاب را دوباره ایجادش می‌كنند وقتی وجود بسیط بوده وقتی وجود بصرافه بوده و تعین هم داشته تشخص هم داشته همان مبدا بوده ایجاد بوده ایجادآن چه معنا دارد؟ خوب پس ایجادی كه در السنه هست بوجود آوردن چیست؟ این بوجود آوردن، بوجود آوردن ماهیت است یعنی صورت دادن است چون وجود كه خودش هست این ماهیت از آنجائی كه بدون وجود معنا ندارد در خارج پیدا بشود، مثل نقاشی كه بخواهد نقش ذهنی خود را بدون آبرنگ و قلم و دفتر و دستك بوجود بیاورد معنا دارد؟ معنا ندارد لاجرم خدا چاره‌ای ندارد جز اینكه همان وجود منبسط را دستكاری كند آن دستكاری اسمش ایجاد است آن دستكاری را می‌گویند اضافه اشراقیه آن دستكاری را می‌گویند جعل آن دستكاری را می‌گویند تعین و تشخّص، یعنی تعین وتشخّص بعد از تعین. تعین بعداز التعین والتشخّص بعد التشخّص ممكن است تشخّص بعد از تشخّص بعد از تشخّص هلُمَّ جرّا باشد. تشخّص اول تشخص وجودِ بصرافه است كه قائم به ذات است تشخّص دوّم، تشخّص آن جنبه معنا و مفهومی شیء است و سوّمین صورت تا همین طور می‌رسد به تشخّص این ادنی كه آن تشخّص پائین‌تر از همه آن تشخّصات می‌شود، تشخّص ماده و صورت خارجی پس بنابراین در اینجا مساله‌ای آن چیز هم روشن شد كیفیت برای ارتباط به اشیاء با ذات باری.

 تلمیذ: پس اینكه در دعاها داریم اللَهم اجعلنا به چه معناست؟

 استاد: اللَهم اجعلنا یعنی ما را متحول كن.

 تلمیذ: پس این وجود متعین ما را جعل كرده؟

 استاد: خود ما كه الان در این وضعیت و نقطه هستیم از نظر ارتباط نفسانی، ارتباط ما را به وحدت برگرداند، از كثرت این ارتباط را منصرف كن و منسلخ كن و تبدیل به وحدت بكن این معنا معنای جعل است لذا فی الجعل، هزار تا جعل است جعل بعد از جعل تمام اینها تطوّراتی كه در وجود می‌آید تمام اینها كل یوم هو فی شأن همه اینها جعل است اول بچه را خلق می‌كند بعد اینها را بزرگ می‌كند بعد صور مختلفی می‌دهد همه اینها اضافات اشراقیه است دیگر فقط كه جعل اولی نیست هم در حدوث است و هم در استمرار.

 تلمیذ: سؤال ﴿نامفهوم است﴾ آیا این همان وجود منبسط است باز هم؟

 جواب استاد: بله، چیزی جز وجود منبسط نیست.

 وکذا ما اختاره بعض المدققین ان تشخّص کل شخص بجزء تحلیلی له، یمکن حمله علی الوجود این كه بعضی فرمودند منظور محقق دوانی است كه تشخّص هر شخصی به جزء تحلیلی اوست و جزء تحلیلی هم كه عقلی است دیگر پس چرا جزء عقلی می‌آید و علت برای تشخّص خارجی می‌شود؟ ایشان می‌فرمایند منظور از تشخّص تحلیلی، همان وجود است كه ذهن آن شیء خارج را تحلیل به وجود و ماهیت می‌كند آن تكة وجودش، همان باعث تشخصش است ماهیتش جدای از اوست فان الوجود لایمتاز عن الماهیی فی الاعیان وجود با ماهیت در اعیان یكی است تفاوتی نمی‌كند وما قیل من أن تشخص الشیء بالفاعل آنهایی هم كه فرمودند كه تشخص شیء بالفاعل است یعنی فاعل است كه می‌آید كه آن فاعل همان عبارت است از ذات باری كه می‌آیدو آن شیء را در خارج محققش می‌كند فهو أیضا صحیح فإن الفاعل مفید الوجود و الوجود چون فاعل وجود را افاضه می‌كند والوجود یعنی در اضافه اشراقیه اراده ذات باری به وجود تعلق می‌گیرد والوجود عین التشخّص ـ فمفید الوجود هو مفید التشخّص خوب این هم كه روشن است وقد علمت أیضا أن کل وجود یتقوم بفاعله فکل تشخص یتقوم بفاعل ذلک التشخص لکن کلامنا فی السببیة القریبة لتشخص الشیء المتشخص. هر وجودی به فاعل خودش قوام دارد و هر معلولی قائم به علت خودش است پس هر تشخصی قائم به علت خود و فاعل خودش است لكن كلامنا ایشان می‌فرمایند ولی صحبت مادر سبب غریب است آن مبدا اعلی قبول داریم كه فاعل كل است و آن اعلی الأفاعیل است در این مراتب فعلیت و علیت ولكن آن سبب قریب تشخّص شیء آن سبب قریب را ما می‌خواهیم آن بحث در اینجا هست كه علت برای تشخّص است، آن عبارت است از همان وجود یعنی همان وجود خاص كه مخصوص این زید است آن سبب نزدیك ترین سبب برای تشخص است ممكن است هزاران هزار سبب در این تحقق این شیء دخالت داشته باشد هزاران هزار سبب وکذا ما هو مختار لبعض که چیست؟ و هو أن تشخص الشیء بارتباطه إلی الوجود الحقیقی الذی هو مبدأ جمیع الأشیاء تشخص شیء بواسطه حیثیت ربطیه است به ذات باری تعالی لأنک قد علمت این هم درست است أن الماهیات إنما ترتبط بالجاعل الحق لأجل وجوداتها ماهیات خودشان استقلال ندارند ارتباطی كه به جاعل دارند بواسطه وجودشان است لا لأجل مفهوماتها فی نفسها مفهوماتشان قابل كثرت است قابل تشخّص نیست شما یك مفهومی را از یك ماهیت می‌توانید مصادیق متعدده‌ای برایش فرض كنید آنچه كه آن ماهیت را متعین می‌كند و قابلیت كثرت را از او برمی‌دارد همان وجودش است كه به او چسبیده است آن نمی‌گذارد كه این ماهیت زید به سایر افراد سرایت پیدا كند والا آن وجود را شما ازش بگیرید ماهیت زید یك ماهیتی است كه قابل سرایت برای افراد متعدد است شما اگر وجود زید را در نظر نگیرید الان این وجود را می‌توانید هم در مدرسه فیضیه تصوّر كنید هم در خیابان، هم در تهران هم در همدان و هم در عراق در همه جا می‌توانید تصوّر كنید چرا؟ چون هنوز وجود ندارد اما همین كه وجود پیدا كرد دیگر نمی‌توانید بگوئید این آنجا هم می‌تواند باشد این دیگر یك جا هست این كه فقط یكجا هست مال چی است؟ مال وجودش است فبا الوجود یرتبط کل شئ الی علته به علتش ارتباط پیدا می‌كند وهکذا الی ما هو علی الجمیع كه ذات باری است فالوجودات فی الحقیقی ظلال و اشراقات له تعالی خوب این موجودات ظلال خدای متعال است ظهورات ذات باری است كه و اشراقاتی است كه از ناحیه ذات باری شده است.